

مشروطه خاندان بدون مرز

در تاریخ‌نگاری مشروطیت ایرانی، جنبش اصلاحات، جنبشی پذیرا و نه تأثیرگذار تلقی شده است که گویا عمدتاً متأثر از اروپا و روسیه قرن نوزدهم بود و هیچ‌گونه پیوستگی با آسیا یا خاورمیانه، به استثنای امپراتوری عثمانی و قفقاز، نداشت. در مورد امپراتوری عثمانی مطالعه پیوندهای فرامرزی، تنها به تأثیر یک جانبه‌ای که جنبش تغییر و اصلاح در امپراتوری عثمانی روی ایران داشته محدود است؛ بدون هیچ اشاره‌ای به تأثیری که مشروطه خواهان ایرانی احتمالاً روی انقلاب ترک‌های جوان سال ۱۹۰۸ داشته‌اند. به همین سیاق، در مورد ارتباطات ماورای دریای مازندران نیز تاریخ‌نگاری مشروطیت ایرانی تنها به چند اشاره به پیوندهای یک‌جانبه بین ایران و قفقاز محدود است، که در آن‌ها عمدتاً قفقاز منشأ تولید و صدور ادبیات انقلابی است، یا اعزام انقلابیان به ایران برای جلوگیری از قربانی شدن مشروطه به دست استبداد قاجار. از جمله این اشارات تکراری، تأکید بر انتشار چند نشریه در باکو است و یا نقش همدلانه برخی سوسیال دموکرات‌های قفقازی که از پی‌بمباران مجلس و پیش از استقرار مجدد مجلس دوم، با عبور از مرز در راستای اعاده انقلاب به حمایت از مشروطه خواهان ایرانی برخاستند.

به شیوه‌ای مشابه، در تاریخ‌نگاری دوران شوروی نیز، جنبش اصلاحات قرن نوزدهم در قفقاز و آسیای میانه عموماً جنبشی تک افتاده تلقی شده است، محدود به مرزهای جغرافیایی باکو، تفلیس و بخارا، و عمدتاً در سرزمین‌های اروپایی امپراتوری تزاری.

آنچه که مورخان مشروطیت ایران را به نتیجه‌ای نسبتاً همسان با مورخان دوران شوروی کشانده است، رویکرد بسته هردو آنها به تجربه تجدد (مدرنیته) همچون پدیده‌ای اروپایی و نه یک تجربه جهانی است. عرصه مطالعه تجدد سیاسی غالباً متأثر از دریافتی وبری (Weber) است که براساس آن تجدد با یک حکم کلی دربارۀ کاربردپذیری آن، بدون در نظر گرفتن جغرافیا، زمان، محیط، نظام یا تجربه اجتماعی، فرآورده عقلانیت غربی فرض شده است. چنین دریافتی از تجدد، که تاریخ‌نگاری اروپایی به شکل ماهرانه‌ای آن را ساخته و پرداخته است، "زمان تاریخی را که بین غرب و غیر غرب وجود دارد به مثابه فاصله فرهنگی می‌پندارد." از این رو جوامع غیر غربی تازمانی که الگوی اروپایی تجدد را نپذیرفته‌اند، محکوم به نشستن در «اتاق انتظار» تاریخ هستند تا تجدد به سراغشان بیاید. چنین تاریخ‌نگاری‌ای "همان چیزی است که تجدد یا سرمایه‌داری را نه یک امر جهانی بلکه تحولی می‌داند که با گذشت زمان و با ریشه گرفتن از اروپا و گسترش به بیرون آن، جهانی می‌شود." این ساختار "ابتدا در اروپا - سپس - دیگر نقاط جهان" که برای زمان تاریخی جهانی در نظر گرفته شده است پیش از هر چیز خود را به شکل اروپا محوری می‌نمایاند.

همگام با مسئله اروپا محوری، مطالعه تجربه و نهادی شدن تجدد سیاسی از نارسایی دیگری نیز رنج می‌برد. این رنج ناشی از تعیین عاملیت تنها برای نخبگان است که می‌تواند شامل روشنفکران، روشنگران و نهادهای اجتماعی و سیاسی گوناگون باشد. مطالعه‌ای از این دست با پذیرفتن یک رویکرد ذات‌گرایانه (Essentialism)، به انکار عاملیت غیرنخبگان و آگاهی خودسامان آنها و در نتیجه غیرتاریخی شدن فرایند تغییرات اجتماعی و فرهنگی می‌رسد. تجدد، پروژه‌ای جهانی بوده که تقریباً با آهنگی متفاوت، همزمان در بخش‌های مختلف جهان آغاز شده است. در سپهر سیاسی، نوسازی جایگاهی در کنار زایش جامعه مدنی و ظهور فردگرایی و خودمختاری فردی دارد، که این آخرین مورد، عمدتاً در حقوق سیاسی و مدنی فرد خود را می‌نمایاند. مسلماً دوران تجدد وقتی آغاز شد که واحد اصلی در ساختارهای جامعه مدرن ویژگی فردگرایانه‌ای به خود گرفت. این رویکرد به گوهر از مفهومی که جوامع کشاورزی و دهقانی بر اساس آن ساخته شده بودند متفاوت بود. در نتیجه همبستگی طبقاتی، خاص‌گرایی قومی و بیداری فرهنگی، به سطح بالاتری از تحرک اجتماعی، یکپارچگی فن‌آورانه و اقتصادی راه داد. در همان حال روابط صنعتی با فردگرایی و خودمختاری فردی، که هردو بخش‌های جدایی‌ناپذیر درک انسان مدرن از تمدن بودند، نوسازی شد و شکل گرفت. ایده فردگرایی که در آزادی و خودمختاری فرد تبلور یافته است، تعریف جدیدی یافت که دربردارنده ارتباط نوظهور بین فرد و سیاست شد.

بنابراین، فرد در جامعه مدرن، حداقل در اصول، دیگر نه تابع کشیش، شیخ، شاه، سلطان، یا خان متصرف به اقتدار تجویزی و یا خدایی، بلکه پایبند به قانون و ملزم به رعایت آن شد. کسب حقوق قضایی و سیاسی، شامل حق نمایندگی، به حقیقت، بالاترین حد تحقیق این روابط جدید بود.

در جریان مطالعه تجربه تجدد و نهادی شدن تجدد سیاسی ضروری است که بین عوامل مختلفی که درگیر این فرآیند بوده اند نیز تفکیک قائل شویم. در آسیا، اروپا و آفریقا در حالی که عامل تحقق تجدد طبقات پایین و متوسط شهری بودند، پیشروان نهادی شدن تجدد سیاسی را اما اغلب گروهی از فعالان جوان تشکیل می دادند از طبقات مختلف با وابستگی عقیدتی یا آرمان سیاسی متفاوت، که هدف مشترک آنها به چالش کشیدن دستگاه سنتی حاکم برای رسیدن به تغییر و اصلاح بود.

در این پژوهش با مفروض داشتن اثراتی که تغییرات اجتماعی و سیاسی اروپا و روسیه بر جنبش اصلاحی ایران، قفقاز و آسیای میانه داشته است، به مطالعه تاثیر متقابل جنبش مشروطه خواهی ایران، قفقاز و آسیای میانه بر یکدیگر خواهیم پرداخت. در این نوشته همچنین راه های اصلی را که از طریق آنها چنین پیوندهائی ممکن شده بود، نشان خواهیم داد. ملاحظات من در این پژوهش از برجسته ساختن مثال های تاریخی مقاطع خاص استنتاج شده اند نه از یک توصیف ساختاری و خطی. هدف این است که با پرهیز از ذات گرایی تا جایی که ممکن است، نمونه هایی از این روابط متقابل را در یک دوره معین تاریخی بر رسم دوره تاریخی که از اواخر قرن نوزدهم آغاز میشود و تا پایان جنگ جهانی اول را در بر میگیرد.

نخستین آشنائی بین اصلاح طلبان قفقاز و آسیای میانه از آن سو و همفکران آنها در این سوی دریای مازندران، یعنی ایران، به دهه های پایانی قرن نوزدهم برمی گردد. بنابر گزارش یک مأمور سیاسی بریتانیا در منطقه، در اواخر قرن نوزدهم روزنامه «اختر» به طور گسترده ای در آسیای میانه منتشر می شد؛ و خوانندگان مشتاق از آن بهره می بردند.^۲ «اختر» یکی از نخستین نشریه های اصلاحات خواهانه فارسی بود که در خارج از ایران منتشر می شد. اولین شماره این نشریه به سردبیری محمد طاهر تبریزی در سال ۱۸۷۵ در استانبول منتشر شد و انتشار آن تا سال ۱۸۹۴ ادامه یافت. جانبداری «اختر» از اصلاحات رادیکال به زودی این نشریه را به یکی از پرنفوذترین منادیان ترویج عدالت اجتماعی بدل کرد.

دیگر نشریه ادواری پرنفوذی که در آسیای میانه و قفقاز توزیع می شد، «قانون» بود. بنا به روایت گزارشی که به سال ۱۸۹۸ در نشریه «ترکستانسکی و دوموستی» آمده، «قانون» به

طور گسترده‌ای در ترکستان منتشر شده و نگرانی‌هایی را برای مقامات روسی فراهم آورده است. ۴. نشریه «قانون» نخستین بار به سال ۱۸۹۰ در لندن توسط میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله منتشر شد و در طول سال‌های عمر خود به یکی از پرآوازه‌ترین و ضد استبدادترین نشریه ادواری در حوزه زبان فارسی تبدیل شد. از میان موضوعات متنوعی که ملکم خان در «قانون» به آن می‌پرداخت اعتراض به نبود قانون^۵ و لزوم برپایی مجلس شورای ملی^۶ بود. فراخوان «قانون» به تغییر و اصلاح به زودی راه خود را به آسیای میانه و قفقاز باز کرد. در کنار راه‌های گوناگونی که نشریه‌ای مانند «قانون» به آسیای میانه و قفقاز می‌رسید، جز راه دریای مازندران کراسنودسک، باکو و بخارا باید از مسیر هند یعنی کلکته، کابل، ترمذ و بخارا نیز یاد کرد. از قرن شانزدهم میلادی گروه بزرگی از فارسی‌زبانان ساکن هند، یکی از ثروتمندترین و فرهیخته‌ترین اجتماعات هند را بنیاد نهاده بودند. انتشار نشریه ادواری «جبل‌المتین» در کلکته بدون شک یکی از برجسته‌ترین نشانه‌های فعالیت‌های این اجتماع ایرانی بود.

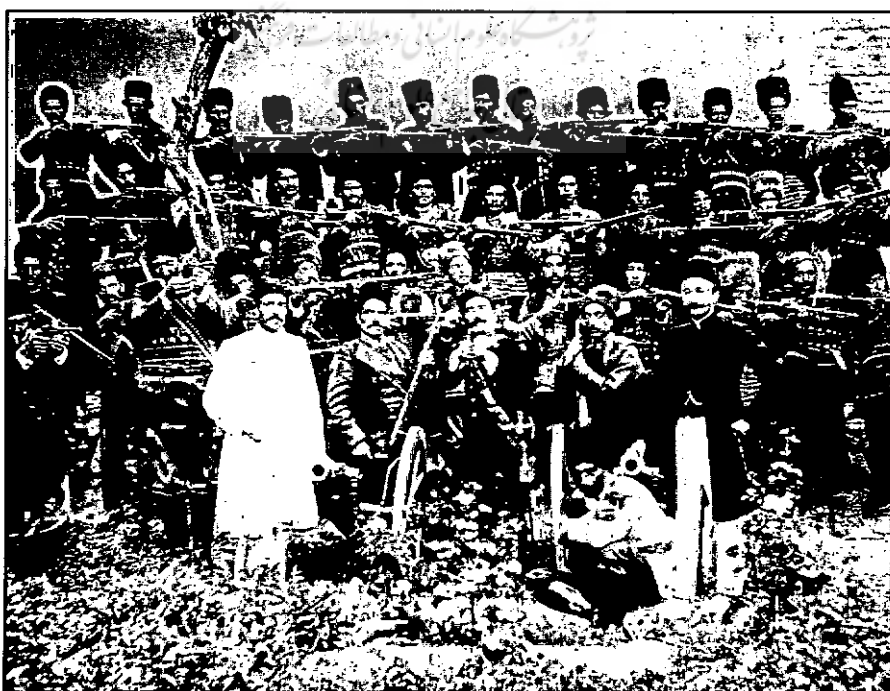
«جبل‌المتین» توسط سید جلال‌الدین مؤید‌الاسلام کاشانی، به سال ۱۸۹۲ انتشار خود را آغاز کرد و به زودی به یکی از منابع اصلی اطلاعات تحلیلی برای محافل اصلاح طلب در ایران، آسیای میانه، افغانستان و قفقاز تبدیل شد. با تیراژی برابر ۷۰۰ نسخه^۷، «جبل‌المتین» در کنار تحلیل‌های مربوط به موقعیت سیاسی ایران، توجه زیادی نیز به سیاست روسیه در قفقاز و آسیای میانه نشان می‌داد. زندگی در امیرنشین بخارا موضوعی بود که «جبل‌المتین» غالباً در مقالاتش به آن می‌پرداخت. مواضع انتقادی «جبل‌المتین» علیه سیاست روسیه در قفقاز و آسیای میانه، سرانجام به ممنوعیت این نشریه در آن اقلیم انجامید و توزیع آن در سراسر امپراتوری متوقف شد.^۸

«جبل‌المتین» در راه توزیعش از کلکته به کابل، هرات و مشهد، به دست محافل روشنفکری افغانستانی نیز می‌رسید و از طرف نخبگان این کشور که در پی تغییر و اصلاح بودند مورد استقبال قرار می‌گرفت. تاریخ مشروطه‌خواهی افغانستان به سال ۱۹۰۵ برمی‌گردد، زمانی که گروهی از افغانستانی‌های مشروطه‌خواه، امیر حبیب‌الله خان (۱۹۰۱-۱۹۱۹) را وادار کردند که با تأسیس یک محفل اصلاح طلب، که بعدها نام «انجمن سراج‌الاجبار» گرفت، موافقت کند. این انجمن با یک مدرسه اصلاح طلب بنام «مدرسه حبیبیه»، که چند سال پیش‌تر تأسیس شده بود، نیز پیوند داشت. اعضای انجمن همانند معلمان و دانش‌آموزان «مدرسه حبیبیه» از طرفداران پیشرفت‌های سیاسی در هر دو کشور ایران و هند بودند. نشان ارتباطات فرا مرزی آنان با هم‌تایان مشروطه‌خواه خود در ایران را با توزیع گسترده روزنامه‌های فارسی زبان «جبل‌المتین» و «صور اسرافیل» باید سرغ گرفت. از جمله مشترکان «جبل‌المتین» در کابل



خود امیر حبیب الله خان بود. وقتی امیر خواندن روزنامه را به اتمام می‌رساند آن را به محمد ولی خان، یک قاضی عالی مقام می‌داد که اونیز آن را به شاهزادگان تحصیل کرده، اشراف و اشخاص برجسته می‌رساند.^۹ به نظر میر قاسم خان یک فعال مشروطه خواه و معلم «مدرسه حبیبیه»، «حبل‌المتین» و «صور اسرافیل» نه تنها افغانستانی‌ها را نسبت به دیدگاه‌های جدید آگاه می‌ساختند بلکه این امکان را برای آنها فراهم می‌آورد که با دیدگاه مشروطه خواهی در کشورهای همسایه نیز آشنا شوند.^{۱۰} علاوه بر «حبل‌المتین» و «صور اسرافیل» ردهای نشریات زیر نیز در افغانستان آن دوره می‌شود دید: «آئینه» (سمرقند)، «همدرد» (دهلی)، «عام» (لاهور)، «آزاد» (کانپور)، «چهره‌نما» (مصر)، «رفیق» (دهلی)، «وطن» (لاهور)، «ملت» (لاهور)، «مدینه» (بجنورد)، «مشیر» (مراد آباد)، «نوبهار» (مشهد)، «توران» (بغداد)، «صحفه» (بجنورد)، «وقت» (ادینبورگ).^{۱۱}

با پایان قرن نوزدهم، روزنامه‌نگاری به عنوان یک وجه ادبی، کم‌کم جایگاه خود را در ادبیات فارسی پیدا کرد. در ایران، قفقاز و آسیای میانه شمار بسیاری از نشریات ادواری انتشار می‌یافتند که خیلی زود از مرزها می‌گذشتند و به دست مشتاقان تجدد می‌رسیدند. «ارشاد» و «ملانصرالدین» غالباً زندگی سیاسی و اجتماعی در ایران و ترکستان را با کاریکاتورهایی به تصویر می‌کشیدند. برای نمونه، در سال ۱۹۰۹ وقتی که والی آستانگول بنا به درخواست رئیس حرب (وزیر جنگ) آن ولایت، مدرسه مدرن تاتار را تعطیل کرد، «ملانصرالدین» صفحات خود را با کاریکاتورهایی از روحانیون مرتجع شناخته شده منطقه و در راس آنها روحانیون بخارایی پر کرد.^{۱۲}



انقلاب مشروطه ایران و پیامدهای آن موضوع اصلی بسیاری از این نشریات را تشکیل می‌داد. عقب نشینی موقت انقلاب که به استبداد صغیر منجر شد، و سپس بازگشت انقلاب و گشایش مجلس ملی دوم و بعدها اتمام حجت روسیه در سال ۱۹۱۱ از جمله این موضوعات بود.

در سال ۱۹۱۱، در کشور همسایه، افغانستان، محمود طرزی نشریه «سراج الاخبار» را در کابل منتشر می‌کرد. «سراج الاخبار» با سیمای روزنامه‌ای اصلاح طلب و ضد استعماری و با عنوان چشمگیری چون «آسیا برای آسیایی‌ها» ظاهر شد و به زودی تاثیر سیاسی خود را به فراسوی مرزهای افغانستان کشاند. پس از دو سال نشریه مدعی بود که حدود ۵۰ - ۶۰ مشترک در شهرهای بخارا و سمرقند دارد.^{۱۳} ظاهراً استقبال چشمگیری که از «سراج الاخبار» در محافل آسیای میانه می‌شد، سبب شد که در نهایت مقامات روسی توزیع آن را در ترکستان و امیر نشین بخارا غیرقانونی کنند.^{۱۴} اما طبق برخی گزارشات، توزیع مخفی «سراج الاخبار» تا پایان کار آن در سال ۱۹۱۸ در منطقه ادامه داشت.^{۱۵}

«سراج الاخبار» در اولین سالهای انتشار خود، به طور وسیع اخباری را که از ایران می‌آمد منتشر می‌کرد. اما این کار همیشه از روی هواخواهی نبود. محمد طرزی، با پیشینه تحصیل طولانی در امپراتوری عثمانی و ارتباطی که با ترکهای جوان داشت، هرگونه تغییر و اصلاح اجتماعی از پائین را، آنگونه که به نوعی در ایران روی داده بود، رد می‌کرد. باور او به یک تجدد آمرانه، ناباوری او را به انقلاب مشروطه ایران موجب شده بود. هنگامی خبرنگار یک روزنامه انگلیسی که در هند چاپ می‌شد در گفت و گویی از او پرسید که آیا افغانستان نیز راهی مشابه راه ایران را در استقرار حکومت مشروطه در پیش خواهد گرفت، محمد طرزی چنین اظهار نظر کرد:

«اختلال پرهرج ومرج بی‌اساس ایران و انعقاد حکومت شورائی آن برای افغانستان یک نمونه امتثال نی [نه] بلکه یک درس عبرتی شمرده می‌شود. تقریباً چهار سال است که به غیر از خرابی و تزلزل هیچ ثمره از آن آزادی [در ایران] دیده نشد، راه‌های محفوظ و امن شان بی امنیتی پیدا کرد، راحت و آسایش شان مختل گردید، هیچ یک اثر ترقی و تمدن در ملک شان پیدا نشد. آخر الامر تعرض دولت‌های اجنبی را نتیجه بخشید.»^{۱۶}

در بخارا در سال ۱۹۱۲ فضای سیاسی متزلزل امیر نشین، بسیاری از اصلاح طلبان آن دیار را متقاعد کرد که زمان آغاز انتشار منظم نشریه‌ای فرا رسیده است. با ترغیب عوامل سیاسی روس، امیر سرانجام رای به انتشار یک روزنامه فارسی زبان داد و در مارس ۱۹۱۲ «بخارای شریف در بخارا» متولد شد، اما مدیر آن میرزا جلال یوسف زاده یک فرد آذربایجانی بود

که از باکو آمده بود. یوسف زاده قبل از این که راهی بخارا شود به عنوان یک روزنامه نگار کارآموده، مدیر نشریه هفتگی «حقیقت» بود که در باکو انتشار می‌یافت. «حقیقت» به عنوان یک «نشریه ترکی - اسلامی» دامنه وسیعی از موضوعات سیاسی، ادبی، اجتماعی و اقتصادی را در بر می‌گرفت. یوسف زاده، در راستای مبارزه برای «کاشتن بذر دانش و آگاهی در بین مردم»، با انعکاس اخبار و دیدگاه‌های خود در «بخارای شریف»، تلاش می‌کرد طبق رویه کاری‌اش در حقیقت به موضوعات محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی بپردازد.

«تا کنون، هیچ روزنامه‌ای با زبان ملی و اسلامی در امیرنشین بخارا با جمعیت سه میلیون‌اش و یا در ترکستان و ماوراءالنهر با جمعیت ۹ میلیون‌اش وجود نداشته است..... بخارای شریف به عنوان اولین روزنامه فارسی است که به زبان ملی بخارا انتشار می‌یابد، با کمک برخی از بخارایی‌های محترم و آزاد اندیش (میرزا محی‌الدین منصور، میرزا سراج حکیم، حیدر خواجه میربدل، صدرالدین عینی و عبدالرئوف فطرت)، تلاش کرده است آگاهی اهالی بخارا را بالا برده و به توسعه و شکوفایی سرزمین اجدادیمان کمک کند.»^{۱۷}

«بخارای شریف» در دوره ده ماهه انتشار خود، غالباً به موضوعاتی مانند فرد و آزادی اجتماعی و نیاز به تغییر و اصلاح در آسیای میانه می‌پرداخت.

یکی از علائق اصلی «بخارای شریف» راه اندازی کارزار آموزشی برای مبارزه با بی‌سوادی در آن منطقه بود. «بخارای شریف» همچنین مدعی بود که این کار تنها می‌تواند از راه تاسیس مدارس مدرن و انجام اصلاحاتی در برنامه آموزشی به دست آید. از این رو در هر شماره اش نیاز به اصلاح آموزش را برجسته می‌کرد. گرچه مدیر آن شدیداً مراقب بود که روابط شکننده خود را با مقامات روسی، امیر بخارا و روحانیون محلی به خطر نیندازد، اما حضور آن به عنوان منبع آگاهی‌دهنده به هیچ وجه نمی‌توانست از طرف حکومتی طرفدار روس تحمل شود. سرانجام پس از انتشار ۱۵۳ شماره در ژانویه ۱۹۱۳، با تحریک مامور سیاسی روسیه در بخارا، امیر بخارا فرمان به توقف انتشار «بخارای شریف» داد.

همگام با روزنامه‌نگاری وجه ادبی گفت و گو^{۱۸} نیز به مثابه وجه ادبی تازه در ادب مشروطه جای گرفت. دو نمونه از این گفت و گو^{۱۹}ها یعنی مصاحبه ملا و تاجر^{۱۸} و مصاحبه علمیه^{۱۹} را در «بخارای شریف» می‌بینیم.

«گفت و گو» که در زبان‌های عربی و فارسی و ترکی، محاوره، مکالمه، مناظره، یا مصاحبه خوانده می‌شود، یک وجه ادبی شفاهی در ادبیات کلاسیک یونان است که نخستین بار توسط افلاطون در کتاب جمهوری معرفی شد.^{۲۰} در ادبیات ترکی - فارسی از اصطلاح «گفت و گو» به عنوان یک وجه ادبی نشانه‌ای دیده نشده است. در سنت ادبیات فارسی وجه ادبی «سوال

و جواب» شاید نزدیک‌ترین وجه ادبی به «گفت و گو» باشد. اما برخلاف «گفت و گو»، شرکت کنندگان در «سوال و جواب»، حداقل طبق قاعده، از موقعیت برابری برخوردار نیستند و در آن شاگرد و یا شاگردان با احترام سوالاتی را از استاد که دانشمندی فاضل می‌پرسد و کمتر به چالش استاد می‌نشیند. بنابراین روح چالش که غالباً از عناصر مهم «گفت و گو» است، در سوال و جواب غایب است. وجه ادبی «گفت و گو» توسط روشنفکران طرفدار اصلاحات در قرن نوزدهم به گفتمان سیاسی فارسی و ترکی معرفی شد و امکان بحث آزاد و بی‌پرده‌ای را فراهم آورد که شرکت کنندگان در آن به مشکلات اجتماعی و سیاسی می‌پرداختند. کارنامه‌ای این وجه ادبی را جای دگر به دست داده‌ام^{۲۱} اینجا تنها اشاره‌ی به چند اثر کمتر شناخته شده خواهیم کرد که نشانه‌ای از پیوند فرامرزی در آن چشمگیرتر است.

از پی ملکم خان که نخستین بار «گفت و گو» را به مثابه یک وجه ادبی در آثار خود به کار گرفت، مؤیدالاسلام کاشانی از جمله نویسندگانی بود که به این وجه ادبی روی آورد. مؤیدالاسلام کاشانی در کنار انتشار «جبل‌المتین» در کلکته کتاب‌ها و جزواتی را نیز در بسط اندیشه مشروطه منتشر کرد. از جمله این آثار «مکالمه سیاح ایرانی با شخص هندی» بود که در نخستین سالهای ۱۸۹۰ در کلکته منتشر شد.

در سال ۱۹۰۹ عبدالرئوف فطرت بخارایی اثری به نام «مناظره مدرس بخارایی با یک نفر فرنگی در هندوستان»^{۲۲} به زبان فارسی منتشر کرد که در آن با موفقیت وجه ادبی «گفت و گو» را برای ارائه بحث سیاسی خود به کار گرفت. در سال ۱۹۱۳ معین‌ابن شکراله سمرقندی این مناظره را به ازبکی ترجمه و آنرا در تاشکند ترجمه کرد.^{۲۳}

هر دو مناظره سید جلال‌الدین مؤیدالاسلام کاشانی و عبدالرئوف فطرت فاقد مقدمه است. در مکالمه مؤیدالاسلام کاشانی گفتگو بین یک ایرانی و یک دانش‌آموخته هندی است، درحالی که در نوشته‌ی فطرت گفتگو بین یک مدرس بخارایی است با یک فرد فرنگی که مختصر دانشی درباره اسلام دارد. در این «گفت و گو» که در هندوستان صورت می‌گیرد، «وحنایون فاسد» به خاطر پایین آوردن سطح اجتماعی و اقتصادی کشور مورد سرزنش قرار می‌گیرند. طرف فرنگی استدلال می‌کند که برای حل این مشکل باید عوامل ریشه‌ای بحران کنونی بررسی شوند. او به باورها و رفتار بدخواهانه روحانیون که نظام آموزش کاملاً سستی آنرا تشدید کرده است، اشاره می‌کند. طرفه این که او در این «گفت و گو» به این نتیجه می‌رسد که ریشه تمام این ناکمی‌ها در نبود یک کلمه است؛ نبود «قانون».

نیاز به داشتن یک قانون مدنی در منطقه را نخستین بار یوسف خان مستشارالدوله در «رساله یک کلمه» به سال ۱۸۷۰ میلادی آورد. در انسوی دریای مازندران، در بخارا، احمد

دانش بخارائی نیز در سال ۱۸۷۴ پس از بازگشت از آخرین سفرش از سن پترزبورگ «رساله در نظم تمدن و تعاون» را نوشت و تقدیم امیر مظفرالدین، امیر بخارا کرد. در این رساله جان کلام دانش هم نیاز به تدوین و اجرای قانون جدید بود برای امیر نشین بخارا.^{۲۴}

به مناظره فطرت باز گردیم. در این مناظره گاه شخص فرنگی به جد مدرس بخارائی را به چالش می‌گیرد و گفت و گو "شکل یک رویارویی خصمانه را به خود می‌گیرد. اگر در گفت و گو "افلاطونی، سقراط می‌تواند از حمله رقیب تند خوی خو استفاده کند و آن را به فرصتی برای توضیح و ترویج دیدگاه خود تبدیل کند، چنان که این کار را با موفقیت در برابر تراسیماکوس در آغاز کتاب جمهوری انجام می‌دهد. اما فطرت از غیاب یک نحله ادبی تثبیت شده برای به چالش کشیدن مستقیم دیدگاه‌های رقیبان سیاسی آگاه است و از همین رو تلاش دارد یک فضای دیالکتیکی ایجاد کند. به باور او تنهادر چنین فضایی است که مناظره‌ای آزاد درباره مسائل سیاسی میسر خواهد بود. اما با وجود این مکالمه فطرت به یک مواجهه روشنفکری کاذب و نسبتاً غیر منطقی راه می‌برد که در جریان آن مدرس طرف دیگر را نخست به خامی و نادانی متهم می‌کند، اما در پایان نه تنها فرد فرنگی را به خاطر نشان دادن دلایل عقب افتادگی بخارا و ابعاد آن بلکه به دلیل ارائه راه حل این مسائل که چیزی جز برنامه اصلاحات نیست، ستایش می‌کند و به این شکل شکست خود را می‌پذیرد.



مناظره فطرت با یک موخره نسبتاً طولانی که عنوان "حتمیه" را بر خود دارد به پایان می‌رسد که در ترجمه از بکی آن نیامده است. همانطور که پیش‌تر اشاره شد، نویسنده‌هایی که وجه ادبی گفت و گو را به کار می‌گرفتند از نوشتن مقدمه و موخره‌های طولانی احتراز می‌جستند. اما در مناظره فطرت انگار خود نویسنده هم از این گفت و گو قانع نشده و با آوردن موخره تلاش دارد تا خواننده به درک بهتر ماهیت گفتگو کمک کند.

درحالی که فطرت در این مناظره، مشاوران حاکم به ویژه روحانیون را به خاطر نادیده گرفتن نیازهای واقعی بخارا و به تاخیر انداختن فرایند اصلاحات سیاسی سرزنش می‌کند، اما آگاهانه حاکم بخارا را از هرگونه خطاکاری مستثنی می‌داند. فطرت در موخره مناظره از "امیر یا پدر مهربان بخاراییان" درخواست می‌کند که اصلاحات لازم را به ویژه اصلاحات آموزشی را در کشور انجام دهد. به نظر فطرت «اگر بخارایی‌های عامی از حق خود مبنی بر تغییر در امیرنشین آگاه نیستند» بر آنان حرجی نیست، «آنها در تاریکی نگهداشته شده‌اند». فطرت از امیر و روحانیون فاضل امیرنشین استدعا می‌کند که واقعیت را بپذیرند و برای بیرون کشیدن بخارا از شرایط «بردگی» اقداماتی انجام دهند. در نهایت او با درخواست پاسخ سریع، قبل از این که کار از کار بگذرد و «همه مساجد به کلیسا تبدیل شوند و بخاراییان به بردگی دشمنان درآیند»، اتمام حجت می‌کند:

زمان، زمان ترقی؛ جهان، جهان علوم چگونه با جهالت میشود دوام آورد؟
با پایان قرن نوزدهم میلادی جز نشریه‌های ادواری و رساله‌های سیاسی، اصلاح طلبان با توسل به وجه‌های ادبی دیگر نیز به بسط اندیشه خود همت گذاشتند. از آن جمله باید از "داستان کوتاه" و "نمایشنامه" از رایج‌ترین وجه ادبی بود مورد استقبال جمهور مردم قرار گرفت، نام برد.

"نمایشنامه" در اوایل قرن بیستم در این منطقه مرسوم شد. میرزا فتح علی آخوندزاده (۱۸۱۲-۱۸۷۸)، یک روشنفکر اصلاح طلب داستان‌نویس، نمایشنامه‌نویس و پیشگام اجرای تئاتر در شرق بود. زمانی که در تقلیس زندگی می‌کرد، به ادبیات روسی علاقمند شد و نمایشنامه‌هایی به فارسی و ترکی نوشت از نخستین کارهای او "تمثیلات یا شش کمدی" بود که نه تنها در ایران بلکه در قفقاز و آسیای میانه نیز او را شناساند.

ساختار این اثر، که در فاصله سالهای ۱۸۵۰ و ۱۸۵۵ نوشته شده، از مدل‌های اروپایی سرمشق گرفته است. آخوندزاده با نمایش‌های گریبایدوف و گوگول به همان اندازه کارهای مولیر و شکسپیر آشنایی داشت. او به دقت روش‌های غربی را برای خلق شخصیت‌هایی که از اجتماعات بومی اقتباس شده بودند به کار می‌گرفت.^{۲۵} آخوندزاده در پاره‌ای از نامه‌هایی

که به دوستان نزدیک خود نوشته است، مدعی است که به عنوان یک نماینده نویس اهداف اجتماعی و آموزشی را دنبال می‌کرده، با به معرض نمایش گذاشتن چهره‌های فاسد، نادان، و خرافاتی برای دست انداختن آنها بر روی صحنه، او امیدوار بود که مخاطبانش پیام متری و مصلحانه او را دریابند.^{۲۶}

بزودی، دیگر نماینده نویس‌های حوزه مسلمان‌نشین قفقاز از آخوندزاده پیروی کردند. از میان آنها می‌توان به نجف وزیروف، عبدالرحیم حق‌وردیف، نریمان نریمانوف، جلیل محمد قلی‌زاده و جعفر سراج جبارلی اشاره کرد. به این گروه از نماینده نویس‌ها بود که سبک نماینده‌نویسی تاریخی عمدتاً را برگزیدند. برای آنها، دانستن تاریخ برای پرهیز از اشتباهات گذشته ضرور بود.

موضوع ایران و تاریخ ایران در بسیاری از کارهای این گروه به چشم می‌خورد. انتقاد از استبداد و تأکید بر آزادی و عدالت اجتماعی و دفاع از مشروطیت جان مایه این آثار است: "آغامحمد خان فاجار" اثر حق‌وردیف، "نادرشاه افشار" نوشته نریمانوف و "ناصرالدین‌شاه" اثر جبارلی.

نماینده‌نامه «نادرشاه افشار» که به سال ۱۸۹۹ نوشته شده، در همه شهرهای مهم آسیای میانه به اجرا درآمد و به زودی به پرطرفدارترین کار نریمانوف تبدیل شد. نریمانوف در این اثر با بازگرداندن تماشاچیانش به اصفهان سال ۱۷۱۷، حاکمیت ضعیف سلطان حسین، آخرین پادشاه سلسله صفوی را به نمایش می‌گذارد. نریمانف متأثر از ناسیونالیسم رمانتیک، دربار فاسد آخرین پادشاه صفویه را به خاطر مصیبت‌هایی که بر سر ایرانیان آورد سرزنش می‌کند. تجلیل او از نادرشاه افشار که در مقابل فشارهای عثمانی مقاومت کرد و تلاش پیروزمندانه او برای سازمان دادن آنچه نریمانوف «ایران تاریخی» می‌خواند یادکردنی است. اما، روایت نریمانف از نادر شاه افشار پایان خوشی ندارد. در تلاش برای نشان دادن تمام دوره نادر، او آنچه را که به دور تمرکز و پراکندگی قدرت سیاسی در شرق موسوم است به نمایش می‌گذارد. در جامعه‌ای با تحرک اجتماعی بالا، در دست گرفتن قدرت و بنابراین اعاده نظم، شاید انتخابی مناسب برای سرداری چون نادر است، اما بزودی نادر خود به یک حاکم مستبد تبدیل می‌شود و چنان حکومتی مستبد را بنیان مینهد که نهایتاً به سقوطش منتهی می‌شود.

از پی انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بود که نماینده‌نامه‌هایی از این دست در باکو، تفریس و دیگر شهرهای اصلی ماورای قفقاز به گونه‌ای گسترده اجرا شدند. از جمله در سال ۱۹۰۹ اولین نمایش مدرن توسط حق‌وردیف در "دبیرستان فریدون عشق‌آباد" به صحنه آمد.^{۲۷} از عنوان این نمایش خبری نداریم، اما میدانیم نماینده‌نامه به مشروطیت و مشروطه ایرانی اشاره داشت.

و از همین رو، هنگام که نمایشنامه در مرو به اجرا در آمد، روحانیون شهر واکنش خشمگینانه از خود نشان دادند.^{۲۸} در پی اجرای عشق‌آباد و مرو، گروه قفقازی برای اجرای کار خود راهی دیگر شهرهای آسیای میانه، سمرقند، خوقند و چهارجو شد و این بار با پیامی روشن‌تر در دفاع از آزادی و مشروطیت.

با آغاز جنگ جهانی اول جنبش مشروطه خواهی آسیا، کم‌کم رنگ باخت و دفتر تلاش پیش از یک دو دهه برای حاکمیت قانون و حکومت مشروطه با تلخکامی و اگر نه ناکامی بسته شد. ظهور اندیشه‌های ملی‌گرایانه افراطی و یا کمونیسیم روسی، گرچه مانعی برای بسط و اجرای جان تلاش مشروطه خواهان یعنی فردیت و خود مختاری فردی شد، اما نتوانست هرگز خود را از دست‌آورد‌های که جنبش مشروطیت در دوران کوتاه عمر خود حاصل کرد، برهاند. شیخ مشروطیت برای سال‌ها در آسمان شرق در گشت و گذار ماند.

یادداشت‌ها:

۵. روایت نخست این مقاله در ژوئیه ۲۰۰۶ در کنفرانسی که به همت بنیاد میراث ایران به یادبود یکصدمین سالگرد انقلاب مشروطیت در آکسفورد برگزار شد ارائه گردید.

1. Dipesh Chakrabarty, *Provincializing Europe: postcolonial thought and historical difference* (Princeton: Princeton University Press, 2000), p. 7.

2. Ibid.

۳. ناصرالدین پروین، تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، جلد اول (تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷) ص ۲۵۵.

4. *Turkistanskije Vedomosti*, no. 48, 1898.

۵. قانون، شماره ۱۷، ۱۸۹۰.

۶. همانجا، شماره ۶، ۱۹۸۰.

۷. حبل‌المتین، شماره ۱، ۲۳ آوریل، ۱۹۱۷.

۸. آرشیو دولتی گرجستان، تلگراف وزارت امور خارجه روسیه به فرماندار کل قفقاز. ۱۳/۱۲/۱۳۰۹

۹. سید سیدالدین هاشمی، جنبش مشروطه‌خواهی در افغانستان (استکهلم: شورای فرهنگی افغانستان: ۲۰۰۰) صص ۲۱۴-۲۰۷.

۱۰. همانجا، ص ۲۴۲

۱۱. در یک شعر معروف که در آن دوره‌ها رایج بود، عبدالهادی معروف به داوی یکی از شاعران معروف آن زمان افغانستان و عضو هیئت تحریریه سراج‌الخبار، نام بیشتر نشریات دوره‌ی را که در افغانستان توزیع می‌شدند، آورده است:

همدرد شما و ماست اخبار	آینه قدنماست اخبار
آزاد چه، رهنماست اخبار	عام است به هر کجاست اخبار
هم در همه جا رفیق دانش	هم چهره نمای راز خوانش
ملت چمن است و یاسمن اوست	غمخوار حقیقی وطن اوست
هم خاص مشیر تو و من اوست	واقف زمدینه تاختن اوست
هم نیراعظم است اخبار	هم مخبر عالم است اخبار
احوال ده از دمشق و توران	فصلی است ز نوبهار ایران

هرنکته و هر صحیفه‌اش خوان	هر وقت و را عزیز می‌دان
ارشاد وی است کل نصیحت	اقوال وی است جمله حکمت
از مشرق و مغرب است گویان	هر شام و صباح بهر یاران
خوبست برای هر مسلمان	اخبار خصوص بهر افغان
با کاسب و صانع و زمیندار	با تاجر و عالم است همکار
لیکن ز همه سراج الاخبار	بسیار عزیز و زاست گفتار
دلداده اتحاد و سرشار	از جام معارف است‌ای یار
وعظ است نکات او تمامی	زان افضل و کامل است نامی

- سراج الاخبار، شماره ۱۷، سال سوم، ۱۲۹۳ خورشیدی.

12. Hélène Carrère d'Encausse, *Islam and the Russian Empire, Reform and Revolution in Central Asia*, (London: I. B. Tauris, 1988), p. 85

۱۳. سراج الاخبار، شماره ۲، سال دوم، ۱۲۹۱ خورشیدی.

۱۴. همانجا.

۱۵. عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، (کابل: ۱۹۹۳) ص ۹۷.

۱۶. سراج الاخبار، شماره ۸، سال اول، ۱۲۹۰ خورشیدی.

۱۷. بخارای شریف، شماره ۱۵، ۱۹۱۲.

۱۸. همانجا، شماره ۵۴، ۱۹۱۲.

۱۹. همانجا، شماره ۷۶-۸۵، ۱۹۱۲.

۲۰. بیش از دو هزار سال بعد، «گفت و گو»، به شکل تا حدودی جرح و تعدیل شده‌ای، در فرهنگ اروپایی به کار گرفته شد. «گفت و گو» به منظوره‌های مختلفی توسط شخصیت‌های برجسته ادبی مانند فرانسیس فنلون (François Fénelon) (۱۶۵۱-۱۷۱۵) یا والتر لاندور (Walter Landor) (۱۷۷۵-۱۸۶۵) به کار گرفته شده است. فنلون به عنوان نماینده عصر خرد، انتقاد خود از دربار لویی چهاردهم را با کنار هم گذاشتن چهره‌های معروف تاریخ جهان در «گفتگوی مردگان» (*Dialogue des Mort*) ارائه داد؛ شارون مرکوری را ملاقات می‌کند، هرودوت و لوشن (Lucian) با هم حرف گفتگو می‌کنند و سقراط با آسبیبیادس (Acibiades). لاندور درحالی که با رمانتیسسم شاعرانه‌اش نیز یک گفتگوی خیالی بین شخصیت‌های معروف تاریخی از هانیبال گرفته تا ملکه الیزابت را به نمایش گذاشته است. از آن زمان به بعد «گفت و گو» در ادبیات اروپایی حیات متنوع و طولانی‌ای را داشته است.

۲۱. تورج اتابکی، «گفت و گو: وجه ادبی نو در گفتار سیاسی عصر مشروطه»، گفتگو، شماره ۲۳، بهار ۱۳۷۸، صص ۱۰۶-۱۱۳.

۲۲. عبدالرئوف فطرت بخارائی، مناظره مدرسه بخارائی با یک نفر فرنگی در هندوستان (استانبول: مطبعه اسلامی، ۱۹۰۹/۱۳۲۷)

۲۳. عبدالرئوف فطرت بخارائی، هندوستاندا بیر فرنگی ایله بخارالی بیر مدرس نین بیر نجه مسئله هم اصول چدیده خصوصیده قیلقن، (تاشکند: ترکستان کتابخانه سی، ۱۹۱۳)

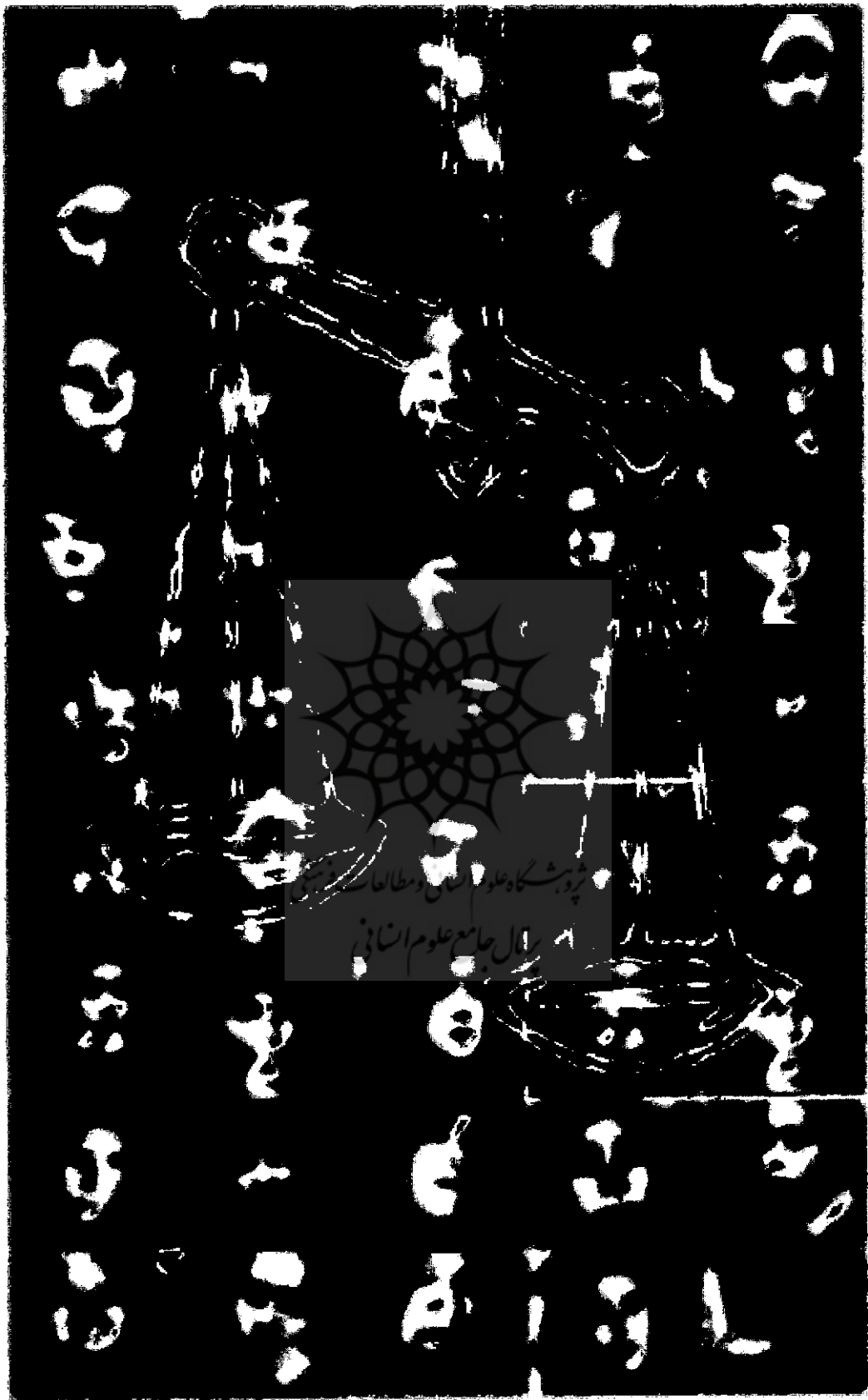
۲۴. برای مروری بر کارنامه و زمانه احمد دانش نگاه کنید به: تورج اتابکی، «سفر احمد دانش به سنت پترزبورگ. پژوهشی در تاریخ تجدد خواهی بخارا»، در ارج‌نامه ارج، به خواستاری و اشراف محمد تقی دانش پژوه و دکتر عباس زریاب خویی، جلد اول، (تهران: توس، ۱۳۷۷).

25. Hamid Algar, *Encyclopedia Iranica*, Entry Akhundzadeh.

26. Ibid.

27. Gulam Memedli, *Azerbaijan Teatrlarin Salnamesi*, (Baku: Azerbaijan Devlet Nashriyati), 1975, p. 197.

29. Ibid.



پشاور شکر گاہ علوم انسانی و مطالعات اسلامی
اسرائیل جامع علوم انسانی